

مصطفی داودی

نخستین مصاحبه
با سرپرست تازه
سازمان ورزش



جایگزین شاه حسینی شد

داودی کیست که سرپرست ورزش شد؟

«درست» و تحقیقا بلکه «تقریبا» به سباق «ورود» از یک موضع مشابه با موضوع «مخالفان» او که «انتصاب» یک معلم جوان به سرپرستی ریاست سازمان تربیت بدنی یک صلیک را کمی «تقیل» تلقی میکند و با کاملاً غیرقابل باور و غیرقابل فهم و ناپد هم غیر منطقی! این رویه مصاحبه را برای آن علت گزیده‌ایم که زوایای پیش برداشت و تفکر «داودی» را در ورزش، کاملاً پشنگیم و چنان کنیم که گوئی، مخالفان و معارضان این «انتصاب» رویاروی او نشسته‌اند و می‌گاوئندش!

پس، اگر متن این مصاحبه را مثالبه با نوعی مباحثه با منظره درمی‌یابید، بدانید که پایه و مایه‌ی برخی سئوالات را سبابت انتقادات و موضع‌گیریها و زمینه‌های «مخالفان» این «انتصاب» تشکیل میدهد و ما با الهام از افکار متنوع و جاری در جامعه، پای گفت و شنود او نشسته‌ایم...

موجود در ارگانهای اداری آموزشی و مجموعه‌های ورزشی که بیشتر به «شاه حسینی» و «فکری» می‌ناخندد و گاه از دیدگاههای «ایدئولوژیک»، و سرانجام فاتحین این نبرد یکسال و اندی روی کار آمدند تا سرنوبت ورزشی صلیکت را بدست بگیرند...

اما، چند خطی دیگر از داودی گفتنی است: او در دوران تحصیلی در والیبال آموزشگاههای تهران، یک مقام اولی بدست آورده و در پی یک پشگ و گشتی «ناحیه» خود در تهران عناوین اولی و دوم... اما سالها از داوران خوب گشتی مایوده و مدرک داورى درجه یک بین‌المللی را داراست. در والیبال و نجات غریق هم سالها کوشیده و مدرک «داوری» دارد و با انتصاب وی، صصاعت گشتی، والیبال، نجات غریق و پشگ پشگ، نامعازن ترشده‌اند که چون فردی از اعضای خانواده ورزش‌شان سرکار آمده، وضع ورزشی دلخواهشان بهتر خواهد شد...

اما، با مصطفی «داودی» چگونه وارد مصاحبت شدیم؟ اگر نه

نام، مصطفی، نام خانوادگی داودی... متولد ۱۳۱۸ تهران... تحصیلات: لیسانس تربیت بدنی... استخدام در آموزش و پرورش، مهرماه ۱۳۳۱... تا پیش از ۳۲ بهمن ۵۷، معلم ورزش بود و پس از آن مسئول تربیت بدنی آموزش پرورش تهران شد... بعد مدیرکل تربیت بدنی وزارت آموزش و پرورش... وقتی چین شد، معاون «تام الاخیار» گونی‌اش در سازمان تربیت بدنی، جای او را در تربیت بدنی آموزش و پرورش تهران پر کرد و نوبت یکی مدیر کل و دیگری مسئول هفته‌ی پیش به سازمان تربیت بدنی کشور افتدند که اولی - داودی - جای «شاه حسینی» را گرفت و دومی - بشیری تقریبا جای حسن «فکری» را که قائم مقام شاه حسینی بود... ماهها بود که میان دو گروه «رفته» ها و «مانده» ها، جنگی درگرفته بود. نهان و آشکار... البته «داودی» زیاد پایبش چین قضاوت - به دو مبارزات فلسی در مطبوعات نبود و بلکه درگ و انجمن معلمان و مربیان ورزشی و انجمن‌های اسلامی

دین اسلام روی ورزش‌شان نظرات مثبتی شده بود، چه کند. شاید این صحنه برای همیشه در دل تاریخ بماند که آن روزها جلوی چنین اسب‌های اشرافی حرفه‌ای نان خشک می‌ریختند و اسب‌ها مظلوم و معصوم نگاه‌شان می‌کردند! اسب‌هایی که به شدت لاغر شده بودند و دنده‌شان زده بود بیرون. آخرش هم نقشه کشیدند که تمامی‌شان را بدهند به کارخانه سرم‌سازی رازی. و آنجا از مایعات اسب‌ها مواد مطلوب سرم سازی تهیه شود! بین کار ما به کجا رسیده بود که اسب‌های سلطنتی تربیلاردی به بابوکشی افتاده بودند و از گشنگی می‌مردند. نه تنها اسب‌ها که آن روزها فدراسیون سوارکاری ایران چند صد هکتار مزرعه پرورش اسب در کشور ایرلند خریده بود که تبدیل به پایگاه قهرمانی سوارکاری و پرورش اسب بکند و قیمتی چند صد میلیون داری داشت، اما مسئولین هیجان‌زده این ورزش در ابتدای پیروزی انقلاب به خاطر اینکه مثلاً ثابت کنند که با نمادهای ورزش طاغوتی مبارزه می‌کنند، آنجا را به ۳۰ هزار دلار فروختند که اکنون بهای چندمیلیارد داری دارد!

داستان حاج مصطفی و اطرافیان‌ش فقط در سوارکاری اشرافی خلاصه نمی‌شد. او و اطرافیان‌ش چنان ایده‌آلیست بودند که علناً در جلسات می‌گفتند: «آقا ما انقلاب کرده‌ایم و در کشور انقلابی چرا باید در فوتبال از داوران استفاده شود؟ خب هر کسی خطا می‌کند، خودش هم اعتراف کند دیگر؟ مگر ما انقلاب نکردیم که قهرمانان مان راستگو باشند؟ خب بیایید داوران را هم از مسابقات حذف کنیم تا بازیکن‌ها خودشان همزمان با فوتبال بازی کردن‌شان قضاوت کنند...» آن روزها جوی راه افتاده بود که بسیاری از مدیران و مربیان و داورانی که عکسی با پسران رضاخان داشتند در مظان اتهام قرار گرفته بودند. در حالی که بسیاری‌شان گناهی هم نداشتند. مربیان و داوران ساده‌ای بودند که قبل از انقلاب نماز و روزه‌شان را ادا می‌کردند و در آن رژیم به عبارتی نه سر پیاز بودند نه ته پیاز. اما با یک عکس که در گوشه‌اش دیده می‌شدند در پروژه حذف قرار می‌گرفتند. اما کار عکس‌های افشاکنده به جایی رسید که یکبار هم جناح مخالف از خود حاج مصطفی عکسی رو کردند که در تصویرش غلامرضا پهلوی دیده می‌شد و همین تصویر را کردند پیراهن عثمان. اما داستان عکس‌ها چندان عاقبت پیدا نکرد و بالاخره باید جمع می‌شد. و نوبت رسید به اولین اعزام کاروان بعد از انقلاب به بازی‌های آسیایی دهلی. ورزشکارانی که کلی تدارک دیده و آماده‌سازی کرده بودند و منتظر اعلام زمان پرواز بودند. که ناگهان ۴۸ ساعت قبل از اعزام کاروان، به ناگهان حاج مصطفی احضار شد به نخست‌وزیری و آنجا میرحسین اعلام کرد که پس از بررسی در هیأت دولت، تصمیم گرفته شد به خاطر شرایط جنگی و بودجه مملکت کاروان ایران فقط با سه چهار تیم و رشته ورزشی اعزام گردد. حاج مصطفی این تصمیم را هم با آرامش بسیار اجابت کرد و در بازگشت به سازمان تربیت بدنی همه کاروان را دعوت و ضمن تشکر از زحمات‌شان، اعلام کرد که اکنون شرایط جنگی است و ما باید به شدت صرفه‌جویی کنیم. آن روزها قیمت نفت رسیده بود به ۵ دلار

حاج مصطفی چنین بود که عدالت اجتماعی و اقتصادی را بر قهرمان پروری در ورزش ارجح می‌دانست. طیفی که معتقد بود در قبل از انقلاب ورزش به بیراهه رفته است و می‌پرسید: «آیا بهتر نبود به جای اینکه مخارج زیادی را صرف این قبیل کارهای سرگرم کننده کنند، عده‌ای از جوانان ما را برای یافتن تخصص در رشته‌های مورد نیاز مملکت به کشورهای مربوطه بفرستند؟... آیا بهتر نبود به جای صرف ذره ذره خون این ملت بی‌گناه و ستم‌دیده در این قبیل مسائل بیهوده، مدرسه، درمانگاه و برق و آب روستاهای محروم را از همین‌ها درست کنند؟... آیا بهتر نبود به جای دلشک بازی‌های انگلیسی و آمریکایی و به اصطلاح در میادین بین‌المللی درخشیدن، در روستاهای ما که از وسایل اولیه راحتی محروم‌اند کنار برادران زحمتکش جهاد سازندگی بدرخشند؟... آیا مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ما حل شده که به ورزش پرداخته‌ایم؟» چنین دیدگاه‌هایی ممکن است اکنون بسیار افراطی و آرمانگرایانه به نظر برسد اما در زمان خود مشتریان و خریداران بسیاری داشت. حاج مصطفی پس از تصدی تربیت بدنی در مرداد ۵۹ به وضوح اعلام کرد: «در حال حاضر مسابقه در سطح پایین را خواستاریم که برای مردم تفریح و سرگرمی باشد و نه بیشتر...» آنها با توسعه قهرمانی مخالف بودند و جامعه انقلابی در هر حوزه‌ای قهرمان می‌طلبید.

در چنین شرایطی حاج مصطفی چنان تکرر و منفرد به نظر می‌رسید که چندان حرمتی برای استقلال فدراسیون‌ها و هیأت‌ها قائل نبود و چنین شد که آدم خوشنامی چون هادی طاووسی از فوتبال گریخت. حاج مصطفی نه تنها با کراواتی‌ها و ریش از بیخ تراشیده‌ها که ظاهراً میانه خوشی نیز با واژه‌های اسبق مثل کاپ و «جام» نداشت و بیشتر طالب بود که به جای جام از عنوان بزرگداشت استفاده شود. در دوران او حکم چنین بود که نه تنها لباس‌های ورزشکاران باید بلند و پوشیده باشد بلکه تا حد ممکن اعلام می‌شد که باید شماره‌های روی پیراهن بازیکنان نیز به جای لاتین به فارسی نوشته شود. آن روزها تلویزیون قطب‌زاده هم چندان علاقه‌ای به پخش مسابقات کشتی و وزنه‌برداری نداشت و اگر مسابقاتی خیلی خیلی مهم تلقی می‌شد سعی می‌کردند تصویر رقابت‌ها را از دور فیلمبرداری و پخش کنند؛ آن هم در گوشه صفحه تلویزیون که کسی از راه به در نشود. ورزش چنان بی‌قدر و منزلت شده بود که روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و جمهوری اسلامی چندان رغبتی به نگارش نتایج بازی‌ها نداشتند و تازه توجه کیهان به سرویس ورزشی از وقتی آغاز شد که رئیس روابط عمومی حاج مصطفی برای شکایت از بچه‌های کیهان ورزشی و موضع‌گیری‌شان علیه طرح‌های حاج مصطفی، به کیهان آمد تا به آقای شاهچراغی شکایت کند و او همانجا یقه‌اش را گرفت که «خب، من از اسرائیل که آدم نمی‌توانم بیاورم، بلند شو بیا کیهان ورزشی. بیا سرویس ورزشی روزنامه را هم راه بینداز و خودت هم عضو شورای سردبیری کیهان ورزشی باش!» که باز هم تحریریه نشریه اصیل و قدیمی مقاومت نشان داد. آن روزها ورزش چیزی در حد چرخ پنجم گاری به نظر می‌رسید و مملکت آنقدر گرفتاری‌های اقتصادی و سیاسی داشت که کسی توجه چندانی به ورزش نشان نمی‌داد. همان روزها بود که تیم ملی فوتبال ایران، قدرت اول

می‌گفت: «هنگام رژه رویتان را به دیوار بکنید و مردم به ویژه زن‌ها را نگاه نکنید. چون ممکن است نامحرمی باشد نوبی تماشاچی‌ها.» بعدها عکسی جذاب از این دیوار تماشا کردن آنها در تاریخ ماند که از عکس‌های سوررئال تاریخ ورزش ایران به حساب می‌آید. وقتی حاجی زمان‌آبادی به او اعتراض کرده بود که چرا این کار را کردید؟ گفته بود: «شما اینها را نمی‌شناسید. اینها بلندند با زبان اشاره قرار بگذارند به طوری که هیچ کس متوجه نشود! من باید مواظب اینها باشم.»

نمی‌دانم آیا بعدترها به ویژه در تابستان ۱۳۹۴ که رفقاییش به دیدن حاج مصطفی‌ای مریض احوال در بیمارستان خاتم‌الانبیا(ص) می‌رفتند هرگز از او درباره شکست‌های تئوری‌هایش پرسیدند یا نه؟ مرد متولد ۱۳۱۸ یک آدم اهل مشورت نبود و چندان میانه‌ای نیز با رسانه‌ها نداشت. نه تنها کیهان ورزشی و دنیای ورزش که برنامه ورزشی تلویزیونی (ورزش و مردم) نیز با طرح‌های غیرمترقبه او میانه‌ای نداشت و تاوان‌هایی نیز در این نبرد داد که حذف مجید وارث یکی از آنها بود. هنگامی که بعد از موضع‌گیری‌هایش علیه حاج مصطفی به خانه‌اش ریختند و بساط وافور و تریاک

حاج مصطفی با ورزش آکواریومی مخالف بود و به شدت طالب گسترش ورزش‌های همگانی بود تا همه مردم ورزشکار بار بیایند نه تنها تک و توکی قهرمان. می‌گفت باید همه شهروندان دارای تحرک باشند تا جامعه‌ای سالم داشته باشیم. البته او در ته ذهنش نظر به این فلسفه داشت که «سکو، نماد نفس است» و با مبانی اعتقادی ما سازگار نیست

پیدا کردند. او می‌گفت من دودی نیستم و طرفداران حاج مصطفی می‌گفتند ما برای حذف وارث دست به چنین ترفندهای ناجوانمردانه‌ای نمی‌زنیم. دوران ریاست حاج مصطفی در حوزه ورزش و المپیک با موضوعاتی چون تعلیق کمیته ملی المپیک، درگیری با رسانه‌های مکتوب و شفاهی، حضور نسل جدیدی از جوانان کم تجربه انقلابی در ورزش، وقوع جنگ عراق، طرح‌های بی‌سرانجام و غیرمنطقی و در نهایت تحریم المپیک‌های لس آنجلس و مسکو از سوی ایران مواجه شد و کارنامه او را چنان سرد نشان داد که نیاز به بازخوانی منصفانه دارد. او بی که طالب بود با اجرای طرح یکپارچگی ورزش، همکاری بسیار نزدیک و گسترده‌ای بین نهادهای ورزشی به ویژه سازمان ورزش و تربیت بدنی وزارت آموزش و پرورش برقرار کند و قهرمان‌سازی را همچون بسیاری از کشورهای اروپای شرقی از مدارس آغاز کند در اجرای این طرح هم چندان موفق نشد. تفکر حاکم بر دوران